

ویدا مشایخی

# موسیقی و ادبیات کلاسیک ایران

گفت‌گو با نادر مشایخی

هستند. من همیشه در این تالار فقط خودم را می‌بینم، ولی هر بار از جنبه‌های دیگر، حس کردم زیبایی اینها در این است که هر بار که آنها را می‌خوانم یک جور دیگر از آن لذت می‌برم. چه حال و هوایی برای شما ایجاد می‌شد و چگونه از آن لذت می‌بردید؟

حس کردم آنها همیشه جایی را در ذهنیات من پر می‌کنند، که در زمان خواندنشان آنجا خالی است و به این جهت اینها دائم در حال قوی‌تر کردن روحیه من هستند. این شاید مهمترین دلیلی است که مرا در هر سنی به طرف این اشعار می‌کشند.

از برخوردتان با کتاب «فیه‌مافیه» بگویید.

به هر حال، دیر یا زود گذرم به «فیه‌مافیه» می‌افتاد. این با همه‌ی کتاب‌های نثری که تا آن زمان خوانده بودم، فرق داشت. آنها همه شروعی داشتند، ادامه‌یابی و پایانی، ولی «فیه‌مافیه» این طور نبود. اولین بار در زندگی که سعی کردم کتاب «فیه‌مافیه» را بخوانم، نتوانستم آن را تا آخر بخوانم. یعنی در واقع حدود یک سوم آن را خواندم و تازه با هزار مسأله. چند ماه بعد دوباره کتاب را دستم گرفتم و از آنجایی که قطع کرده بودم ادامه دادم. باز بعد از دو هفته خواندن آن را قطع کردم. چند ماه بعد دوباره به خواندن آن ادامه دادم. بعد از یک هفته که قسمت آخر کتاب را می‌خواندم، دیدم اول کتاب را فراموش کرده‌ام. یعنی درست یادم نبود که در اوایل کتاب

چه مطالبی نوشته شده بود. این بود که بعد از اتمام کتاب بدون فاصله‌ی زمانی طولانی دوباره شروع به خواندن اول کتاب کردم. اینجا بود که کشف کردم فرم این کتاب طوری است که حتی از آخر هم می‌توان آن را شروع کرد.

در واقع می‌توان «فیه‌مافیه» را با هر حکایتی شروع کرد.

بله و با هر حکایتی تمام کرد. فکر کردم این جالب می‌شود اگر موسیقی‌ای بنویسم که نوازندگان از هر جا که می‌خواهند شروع کنند و هر جای قطعه که می‌خواهند آن

چطور شد که به فکر ساختن قطعه‌ی «فیه‌مافیه» افتادی؟ به نظر می‌آید که شناخت تو از ادبیات کلاسیک ایران زیاد است. چطور شد که با حافظ و مولوی آشنا شندی و تأثیر آنها بر موسیقی‌تان تا چه حد است؟

اگر درست به‌خاطرم باشد، حدود سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ با کتاب «فیه‌مافیه» آشنا شدم. یعنی در همین سال‌ها بود که کتاب «خط سوم» درباره شمس تبریزی چاپ شد و در همان زمان پدرم آن را تهیه کرده بود و سخت مشغول خواندنش بود. از آنجایی که از فرط شوق برایم از این کتاب تعریف می‌کرد، من هم بالطبع علاقه‌مند شدم آن را بخوانم. یادم می‌آید که در مدت نسبتاً کوتاهی آن را خواندم و خواندن این کتاب نه تنها مرا متوجه شمس و کارها و حرف‌های بسیار بکر و بدیع‌اش کرد، بلکه علاقه‌مندی مرا هم نسبت به مولانا افزود، مدتی در بند مولانا و اشعار او اسیر شدم. ای کاش همه‌ی اسارت‌ها این‌طور باشند. خیلی از ابیات او برایم دشوار بود و خیلی از اشعار او به دلیل عبارات عربی که استفاده کرده بود نامفهوم بودند. با اینکه خیلی از اشعار را اصلاً نمی‌فهمیدم ولی ریتم عالی آنها یا بهتر بگویم تنوع ریتمیکی که در آنها وجود داشت مرا مجذوب خودش کرده بود. همان‌طور که می‌دانید حجم دیوان شمس به حدی است که برای مطالعه‌ی آن باید چند عمر داشته باشی. بعد از خواندن برخی از غزل‌ها ادامه‌ی آن را به آینده موکول کردم، زیرا دیگر کنجکاوی اینکه مثنوی چیست به من مجالی نمی‌داد. این کتاب از غزلیات هم

برایم مشکل‌تر بود. تنها چیزی که به من کمک می‌کرد، این بود که اینجا داستان‌های مشخصی وجود داشتند که روند شعر را اگر هم بی‌توانی را نمی‌فهمیدم به من نشان می‌داد و از روی داستان می‌توانستم بعضی از معانی را حدس بزنم. البته هر بار گذرم به این کتاب می‌افتاد حدسیاتم جور دیگر بودند، تا اینکه فهمیدم این اشعار و همین‌طور غزلیات دیوان شمس هر کدام تالاری هستند. به همین خاطر است که در واقع دائم در حال نشان دادن واقعیت‌های من به خودم

Nader Mashayekhi



شماره ۸ / خرداد و تیرماه ۱۳۸۵



را تمام کنند. البته این ایده را آن وقت‌ها و با توانایی‌هایی که آن روزها داشتم نمی‌توانستم عملی کنم. زیرا آن موقع همه چیز را در موسیقی با عینک ملودی و هارمونی می‌دیدم و این ایده فقط وقتی عملی می‌شد که ما کادانس<sup>۱</sup> بکار نبریم. زیرا کادانس در موسیقی تونال اتمام یک بخش یا قطعه یا یک موومان را به عهده دارد و از این رو تمام موسیقی تونال را متأثر می‌کند. موسیقی تونال بدون کادانس غیر قابل تصور است. پس باید موسیقی‌ای غیر از موسیقی تونال استفاده می‌کردم.

#### ایا چنین تجربه‌ای سابقه داشت یا برای اولین بار اتفاق می‌افتاد؟

سال‌ها بعد فهمیدم که آهنگسازان اروپایی در رابطه با این گونه فرم‌ها در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی تجربیات بی‌شماری کرده‌اند. دیگر ساختن یک قطعه آن هم با فرم آزاد و به شکلی که شرحش در بالا رفت با در نظر گرفتن آن تجربیات لزومی نداشت. بنابراین من این ایده را بر عکس به کار بردم. یعنی از مصالحی استفاده کردم که معمولاً برای فرم‌های آزاد استفاده می‌شوند. ولی سعی کردم که فرم قطعه شروع، ادامه و خاتمه داشته باشد و چون ایده‌ی اصلی از کتاب «فیه‌مافیه» آمده بود، دیگر اسم این اثر را که برای هفت فلوت بود و در سال ۱۹۹۶ در موزیک فراین (musikverein) وین برای اولین بار اجرا شد، عوض نکردم. پنج سال بعد سفارشی از فستیوال دانوب به من داده شد که قطعه‌ای برای ارکستر و یک ساز سُلُو بسازم. از آنجا که ساز سُلُو را مشخص نکرده بودند، من هم بعد از مدتی تعمق ساز عود را پیشنهاد کردم. از قضا عودنوازی از تونس برای مدتی از پاریس به وین آمده بود به نام «ظافر یوسف». در واقع او عودنواز نبود، آوازخوانی بود که عود هم می‌نواخت. با او چند سال قبل یک‌بار کار کرده بودم. او هنرمندی بود که کارهای تلفیقی cross-over می‌کرد و اصلاً برای این ایده‌ی من ساخته شده بود. ولی از همه‌ی اینها گذشته ما از لحاظ موسیقایی همدیگر را خیلی خوب درک می‌کردیم. با اینکه کارهای ما اساساً با هم فرق دارد.

#### ولی اساساً کارهای شما با هم فرق داشت؟ این طور نیست؟

ولی مسأله درک متقابل ما را به هم نزدیک کرد. می‌دانستم که او موزیسینی است که بیشتر از راه گوش کار می‌کند تا نوشته و از آنجا که جمعا فقط پنج تمرین داشتیم برای اینکه او، وقت برای کار روی قطعه داشته باشد، فکر کردم باید قبل از شروع با ارکستر، پارت ارکستر را بشنود و برایش فقط تعیین کنم کجا باید ساز بزند و کجا سکوت کند. از این رو کاری را کردم که امروزه دی‌جی‌ها (DJ) می‌کنند. یعنی قطعه‌ای را که سال قبل برای ارکستر مجلسی نوشته بودم به نام «در باب به‌خاطر آوردن و فراموش کردن» برای این کار تنظیم کردم یعنی در واقع ری‌میکس (Remix) کردم. اگر این کار را خوب انجام دهم استفاده‌های زیادی دارد.

قبل از DJها خیلی از آهنگسازان از این متد استفاده می‌کردند، مثلاً روسینی در اپراهایش و یا موتسارت و هایدن. ولی قدیمی‌ترین آهنگسازی که به یادم می‌آید هندل است که واقعا در این کار خبره بوده. ری‌میکس‌های او آنقدر متنوع هستند که بعضی وقت‌ها ارتباط خود را چنان با اصل از دست داده‌اند که به‌نظر می‌رسد که ایده‌ای تازه هستند. از آنجا که رادیوی اتریش

ضبطی از قطعه‌ی «در باب به‌خاطر آوردن و فراموش کردن» که در سال ۲۰۰۰ نوشته بودم داشت، کپی آن را روی سی‌دی تهیه کردم و به «ظافر» دادم تا او روی آن کار کند و بتواند روی آن بداهه‌نوازی یا حتی با آواز بداهه‌پردازی کند. خودم هم شروع به کار کردم که آن قطعه را برای ارکستر بزرگ تنظیم کنم. اتفاقاً درست این ایده که کار قدیمی را بردارم و به شکلی نو دوباره استفاده کنم مرا به یاد «فیه‌مافیه» انداخت. اینکه کتاب «فیه‌مافیه» نویسنده‌ی مشخصی ندارد و تمام آن گردآوری شده از کردار و سخنان مولوی است. شباهت میان این کاری که من روی قطعه خودم کردم و «فیه‌مافیه» دلیل انتخاب دوباره‌ی نام «فیه‌مافیه» برای این قطعه بود. منتها این قطعه را «فیه‌مافیه ۲» نامیدم و یک قطعه به قطعه‌ی «فیه‌مافیه» برای هفت فلوت اضافه کردم تا این دو قطعه را بتوان بهتر از هم تمیز داد. این قطعه از طرف زوری روستروم (rostrum) در پاریس جزو سه قطعه‌ی اول انتخاب شد و برایم افتخارآفرین شد.

درباره غزلیات شمس بگویند. اکثر سروده‌های شمس بن‌ماه‌ای موسیقی‌وار دارند.

ارتباطی که من با غزلیات دیوان شمس دارم قبل از هر چیز یک ارتباط موسیقایی است. یعنی من از موسیقی آن، در وحله‌ی اول، لذت می‌برم. من همیشه وقتی غزلیات شمس را می‌خوانم یک نوع رقص روحی برایم پیش می‌آید. یک سماع که در مغز اتفاق می‌افتد. دیگر لازم ندارم مثل دراویش قونیه دور خود بچرخم، چرا که در ذهنم دور خود می‌چرخم. فکر می‌کنم که این هم درست چیزی است که مولوی می‌خواسته، زیرا خیلی از این ابیات فقط به صدا و ریتم اکتفا می‌کنند و معنی مشخصی ندارند.

#### با حافظ چطور مواجه شدید؟

من خیلی دیر با حافظ آشنا شدم. هر دفعه که من و پدرم همدیگر را می‌بینیم یکی از بحث‌های مان راجع به مولوی و حافظ است. او دیوانه‌ی حافظ است و من طرفدار مولوی. ما از این بحث‌ها خیلی لذت می‌بریم. ولی حدود سال ۲۰۰۳ من حافظ را طور دیگری شناختم. از آتش او به یک‌باره گر گرفتیم. من در مورد افراد کمی به این حال افتاده‌ام. از آن تاریخ به بعد مدت‌های زیادی را با اشعار حافظ می‌گذراندم. یکی از مسائلی که وجود داشت این بود که بعد از مبتلا شدن به حافظ، پدرم را دیدم و برایش تعریف کردم که چه شده و چندین بیت را برایش از حفظ گفتم. او بعد از شنیدن این ابیات به اشتباهاتی که من در خواندن این ابیات می‌کردم اشاره کرد و صحیح آنها را برایم گفت. پیش خود گفتم عجب شعرهایی هستند که حتی اگر من آنها را اشتباه بخوانم، معنی‌ای دارند که مرا مجذوب می‌کند. جالب‌تر از همه اینکه اصلاً نمی‌توانم بگویم کدام غزل قبل از کدام نوشته شده‌اند. هیچ نوع روند کیفی در آنها برایم مشهود نیست. او در عرض چه مدت این ابیات را نوشته؟ این دیوان برایم پر از سؤال و معماست و شاید به همین دلیل است که احساس می‌کنم حافظ دیگر شاعر نیست بلکه او یک فرهنگ است.

#### پی‌نوشت

۱. فرود، خاتمه.

